

کشف کاشف المشكلات

بر پایه آثار بازمانده از سروده‌ها و نوشته‌های کهن پارسی، سده چهارم هجری در بستر دگرگونی‌های سیاسی و اجتماعی، آغاز زندگی جدید فارسی‌نگاری بوده است. گزارش درستی از کارهای آغازین این سده و دگرگونی‌های پس از آن به دست ما نرسیده است و استادان این رشته از گذشته‌های دور تا کنون، سخنی به یک اندازه نگفته‌اند و پژوهشی بسزا در این گذر، اگرچه ناشدنی نباشد، آسان هم نیست؛ ولی سه گونه گویش و نگارش که از سده چهارم هجری آغاز شده و تا روزگار صفویان و پس از آن، در میان سبک‌های گوناگون رایج بوده، از همه آشکارتر است.

نخست: پالودن زبان فارسی از واژگان عربی؛ گویا این روش در شعر فارسی به کار رفته و کلان‌ترین نمونه آن، شاهنامه ساخته حکیم فرزانة، ابوالقاسم فردوسی - رحمة الله علیه - است.

دوم: نوشته‌های فارسی، مالمال از واژگان عربی، همراه با عبارات و امثال و اشعار عربی بسیار پیچیده؛ این گونه متون، در زمینه تاریخ و اساطیر نگاشته شده‌اند که معروف‌ترین آثار به دست آمده از این نوع، تاج المآثر است از حسن بن محمد نظامی و از پی‌روندگان او، مانند وصاف الحضرة، که گمان برده می‌شود اینان برای گریز از تهمت بی‌سوادی و بی‌دینی و هم برای تعلیم دانش‌آموزان روزگار خویش، این روش را پیش گرفته‌اند، چنانکه صاحب تاج المآثر درباره کتاب خود گوید:

بدانی چو از جان در او بنگری که جان کنده‌ام تا تو جان پروری
سوم: نوشته‌ها و سروده‌های بی‌تکلف؛ صاحبان این گونه آثار با نگرشی شایسته به

پیرامون خود و جامعه‌ای که در آن می‌زیسته‌اند، با زبان خود آنان سخن گفته و نزد همگان پذیرفته شده‌اند؛ که دسترس‌ترین نمونه‌های این سبک، آثار نظم و نثر سعدی شیرازی - علیه الرحمه - است.

در میان انبوهی از نسخه‌های نفیس و کهن فارسی بر جای مانده در کتابخانه بزرگ آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی رحمته‌الله در قم، نمونه‌ای دیگر از بازمانده‌های کلان نثر بی‌تکلف فارسی، نسخه ارزشمند و منحصر به فرد کتاب عرفانی کاشف المشکلات است که می‌خواهیم اندکی نیز در شناسایی آن سخن بگوییم:

کتابی است در عرفان نظری و عملی، شامل صدها رساله، که بنا به اظهار مؤلف در مقدمه، براساس پرسش‌های مردم و پاسخ‌های وی تنظیم گردیده است. این کتاب براساس سه قسم، که هر قسمی شامل چند باب و هر باب شامل چند رساله است، به شرح زیر تألیف شده است:

قسم اول: مشتمل بر دو باب:

باب اول: در معانی آیات کلام‌الله مجید، شامل ۵۱ رساله.

باب دوم: در بیان احادیث ربانی و نبوی، شامل ۴۳ رساله و ۱ خاتمه.

قسم دوم: مشتمل بر دو باب و ذیل بدین ترتیب:

باب اول: دو طریقه مجرد، که تعلق به عبادت و اصطلاح مشایخ دارد، شامل ۱۶۱ رساله.

باب دوم: در طریقه‌ای که مختلط باشد به اصطلاح حکما، شامل ۶۲ رساله.

فصل، در بحثی چند در طب، شامل ۱۲ رساله.

ذیل، در بعضی از احوال (مکاشفات)، شامل ۲۰ کشف.

قسم سوم: در وصایا که در شأن بعضی از دوستان و یاران و درویشان دور و نزدیک، رفته است، شامل ۱۰ وصیت.

در مقدمه بازنویسی شده، کتاب به چهار قسم تقسیم شده؛ ولی براساس بازنگری دقیق، سه قسم است، به همان تفصیل که بیان شد و مجموعه رسائل موجود ۳۴۹ رساله است.

در منابع موجود، نام این کتاب و یا تألیفی دیگر از همین مؤلف، به دست نیامد

و می توان گفت: این کتاب، نسخه منحصر به فردی است که از دوره زندگی مؤلف، بازمانده است. همچنین نام مؤلف در منابع موجود نیامده است، مگر در کتاب شد الاوزار فی حط الاوزار. در این کتاب نام وی چنین آمده است: «الشیخ بهاء الدین، ابوبکر بن جمال الدین محمد با کالینجار الزاهد العابد العارف المحقق کان فی بدء امره امیناً علی الحصن الابيض يتعبد فيه و يعرف حق الله تعالی... الی آخر». گزیده‌ای از برگردان فارسی آن چنین است:

او در آغاز کار، امین قلعه فرستاد و دستور داد تا در بازداشت بماند. چند ماه بر این بازداشت سپری شد؛ سپس شیخ را خبر آوردند که زندانی از شیخ خود شنیده بوده است که هر کسی هفتاد هزار بار سوره «قل هو الله» را با خلوص بخواند، خداوند - تبارک و تعالی - راه فرج او را همواره سازد و زندانی این عمل را به انجام رسانده است.

شیخ تا این خبر را شنید، دستور آزادی زندانی را صادر نمود و این خبر به حاکم شهر رسید. حاکم شیخ را احضار نمود و او را بر این کار، سخت نکوهش کرد. سپس شیخ در جواب حاکم گفت: مردی با طمع خلاصی، هفتاد هزار بار سوره مبارکه توحید را خوانده است و من ترس داشتم که اگر او خلاص نشود، در عقیده‌اش وهنی نسبت به کتاب خدا پدید آید و من اگر به سبب این عمل گرفتار شوم، نیکوتر از آن است که کسی در دین خود متزلزل شود و یا مسلمانی مرتد شود. آنگاه حاکم دگرگون شد، سپس فرمود: عقوبت تو آن است که ولایت قلعه را رها کنی. شیخ از این تصمیم حاکم خرسند شد و سپس به اذن شیخ نجیب الدین علی بزغش، خلوت نشینی و ارشاد را برگزید. او واقعات غریب و مکاشفات عجیبی داشته و زمانی در محله «دروازه اسطخر» جای گرفت و جماعتی از صلحا، خدمت او را گزیدند تا اینکه در سنه ۷۱۲ به حضرت باری تعالی پیوست.

و هم درباره فرزند او، «جمال الدین محمد بن ابوبکر بن کالینجار»، گوید: «کان شیخاً و جیهاً بهی المنظر زکی المخبر ذامجاهدات و خلوات و اوراد...». و در ادامه

می‌گوید: «برای او کلمات روحانی و اشارات رحمانی هست که در ضمن رسائل خود به آن‌ها مباحثات می‌نماید». سپس تاریخ وفات او را ۷۵۰ و اندی ذکر کرده است. عبدالرحمن جامی نیز پس از گزارش همان مطلب شدالازار دربارهٔ «شیخ جمال‌الدین باکلنجان» بدون ذکر مأخذ، می‌افزاید:

شیخ عبدالله بلیانی فرموده است که در آن زمان که خردسال بودم، «شیخ جمال‌الدین باکلنجان» - رحمه‌الله تعالی - در صحبت پدرم، خواجه ضیاءالدین مسعود - رحمه‌الله تعالی - می‌بود و من پیوسته به ذکر مشغول بودم و آواز خوش داشتم و از برای جمعیت خاطر خود، وقت‌ها در اثنای ذکر گفتن چیزی از اشعار به ترنم می‌خواندم. شیخ جمال‌الدین گوش به آواز من می‌کرد و از آن وقت وی خوش می‌شد و من از حال وی خبر نداشتم که گوش به من دارد و از آن جمله می‌خواندم خاموش شدم و دیگر به ذکر مشغول شدم. در یکی از روزها، شیخ جمال‌الدین نزدیک من آمد و گفت ای شیخ عبدالله! چرا چنین می‌کنی که در اثنای ذکر گفتن چیزی می‌خوانی و ما گوش به تو داریم و خاموش می‌شوی و ما را نیم بسمل می‌گذاری؛ دیگر چنین مکن؛ خاطرهای درویشان بخر، چون از تو این آواز می‌خرند و پدرم نیز، ضیاءالدین مسعود، چنین فرمود؛ سخن ایشان قبول کردم.

این، همهٔ آن چیزی است که در مدارک و منابع موجود، دربارهٔ این پدر و فرزند عارف یافته‌ایم.

و اما در متون تاریخی فارسی نام باکلنجان و در متون تاریخی عربی ابوکالیجان بسیار آمده است که لقب گروهی از شهریاران ایرانی بوده است. علامهٔ فقید، شادروان محمد قزوینی دربارهٔ این واژه تحقیق شایسته نموده که گزیدهٔ آن، چنین است:

اسامی یکی دو تن از ملوک آل بویه که بعینه موسوم یا مکنی به همین اسم بوده‌اند. این کلمه در غالب کتب تواریخ فارسی، مانند وصاف و گزیده و روضة الصفا و حیب السیر و تاریخ کرمان محمدبن ابراهیم و مجالس

المؤمنين و... به همين املاء؛ يعنى با كالنجرار آمده؛ ولي در عموم كتب
تواریخ عربی، مانند تمه الیتمه، ذیل تجارب الامم، المنظم، معجم الادباء،
و معجم البلدان، و.... با املاء ابوكاليجار آمده است.

او سپس می افزاید:

گویا املاى كتب عربى اقرب به صواب باشد و ظاهراً كاليجار، لغتی است
دیلمی در کارزار. بنابراین، ابوكاليجار با كاليجار از جنس ابوالحرب
و ابوالهيجاء از کنیه های معمول آن عصر بوده است... [انتهی ملخصاً].
علامه دهخدا نیز توجه ویژه ای به این واژه داشته و سخن بسیاری در این باره در
واژه های ابوكاليجار، ابوكالنجرار، با كاليجار و با كالنجرار گفته است که تفصیل آن در این
مختصر نمی گنجد.

و سرانجام كالنجرار، نام قلعه ای در هند است که بنابر آنچه در تاج المآثر آمده، در سده
هفتم هجری به دست فرمانروایان ایرانی گشوده شده است.

بنابراین فراوانی نام با كالنجرار در میان حکمرانان ایرانی، ما هیچ پیوندی میان دو
عارف یاد شده و آنان نیافتیم؛ مگر این که بگوییم: «سپردن امانت «قلعه سپید» به «ابوبکر
با كالنجرار»، شاید نشان این باشد که آنان نیز از تبار شاهزادگان بوده اند. والله اعلم.
شیخ معین الدین جنید شیرازی، مؤلف شدالازار، برای ابوبکر با كالنجرار تألیفی ذکر
نکرده؛ ولی برای فرزند او، رسائلی نسبت داده که با مجموعه حاضر، سازگاری دارد.
بنابراین، قرینه و قرائن دیگری که بدان اشاره می کنیم، این گمان پدید می آید که ممکن
است این اثر از آن فرزند باشد:

۱. بخشی از مقدمه کتاب (۸ برگ)، گویا براساس اوراق اصلی آفت دیده و فرسوده،
بازنگاری شده و کلماتی از آن، تصحیف و تحریف گردیده است؛ به گونه ای که در
مواردی، کلمات نامفهوم و ارتباط های گسسته در عبارات، به چشم می خورد و احتمال
این که نام مؤلف در نسخه اصلی، محمد بن ابوبکر بن با كالنجرار بوده و ناسخ اوراق جدید،
از میان سطرها و کلمات فرسوده، فقط بخشی از نام مؤلف را توانسته است بخواند و این
که بعد از ذکر نام ابوبکر بن كالنجرار، دعای «احسن الله احوالهم» آمده، نشان می دهد که در
ذکر نام مؤلف، دست کم نام سه نفر یاد شده تا دعا با لفظ جمع، درباره آن صادق باشد.

۲. مؤلف، در مقدمه از پدر خود یاد کرده که نزد مردم شیراز، جایگاه ویژه‌ای داشته است: «و بعضی با آنکه می‌خواستند تا آن معنی که در پدر - قدس‌الله روحه‌العزیز - بود، در این ضعیف هست یا نه».

۳. در بخش‌های پایانی کتاب، مؤلف برای خود، کشف‌هایی نقل کرده است که تاریخ برخی از آن‌ها ۷۱۱ هجری است، که بر پایه قواعدی در این فن و هم بنا به تصریح مؤلف، به اوایل سلوک وی تعلق دارد و با روزگار ابوبکر با کالنجار، که در سال ۷۱۲ هجری در گذشته است، سازش ندارد.

ابوبکر با کالنجار با اجازه نجیب‌الدین علی بزغش کار سلوک و ریاضت خود را آغاز کرده است.

مؤلف در بیان آیات و احادیث، طریقه ارباب تأویل از صوفیه را سلوک نموده و با نثر ساده و بی‌تکلف فارسی در سده ۷۸ هجری، معانی لطیف را شرح و توضیح داده است. او در مقدمه گوید:

در شهر سنه ثمانین و ستمائه هجریه، حق تعالی این ضعیف را به رحمتی که دوستان محقق را کرامت فرموده است، مخصوص گردانید و در جریده انسان ثبت فرمود؛ اما اجازت و الزام اظهار حقیقی که تعلق به این سلوک و وصول بدارالملک دارد، نبود تا در شهر سنه ثمان و سبعین و ستمائه هجریه که اتفاق دست داد و به خلاف تصویری که در خاطر بود، بدارالملک شیراز - حماهاالله تعالی - آمد و مردم روی به این ضعیف آوردند....

نسخه نفیس این کتاب که متعلق به دوره زندگی مؤلف است، در قطع رحلی با ۲۷۲ برگ، به خط نسخ کهن زیبا و عناوین ثلث است که هشت برگ از آغاز، بازنگاری شده و زمانی جزو کتابخانه مرحوم آیت‌الله حاج آقا محسن عراقی بوده است. و اینجانب آن را با چند نسخه خطی دیگر، برای کتابخانه بزرگ آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی رحمته‌الله خریداری نمودم و هم اکنون به شماره «۱۱۴۴۷» موجود است.